

گزارش نشست نقد و بررسی کتاب

تاریخ تئوری‌های حقوقی اسلامی

اشروائل بن حلاق

اشاره

دکتر وائل بن حلاق، استاد حقوق اسلامی در مؤسسه مطالعات اسلامی در دانشگاه مک‌گیل کانادا است. کتاب تاریخ تئوری‌های حقوقی اسلامی، یکی از آثار حلاق در حقوق اسلامی است که توسط دکتر محمد راسخ ترجمه شده است. گفتنی است این کتاب، جایزه جهانی کتاب سال را از آن خود کرده است. متن حاضر مشروح نشست است در باره این کتاب، یا حضور مترجم کتاب و دو تن از ناقدان و صاحب‌نظران. این نشست نخستین نشست بررسی کتاب‌های حقوقی است که به همت سرای اهل قلم چندی پیش برپا شد.



دکتر وصفی: نیازمند رویکرد دیگری به اصول فقه

هستیم

قبل از هر چیز باید بگویم که تخصص بنده حقوق اسلامی نیست و صرفاً در حوزه اندیشه دینی کار کردم. از همین رو، رویکرد بنده به کتاب از مدخل اندیشه بوده تا نگاه حقوقی. جای سپاس از دکتر راسخ وجود دارد که ترجمه این کتاب را قبل از دنیای عرب انجام دادند. کتابی که توسط دکتر راسخ ترجمه شده، از بهترین‌های حوزه تئوری حقوق اسلامی در فضای زبان انگلیسی است. دکتر حلاق نیز در دنیای انگلیسی زبان، در فضای آکادمیک در این حوزه نخستین شخص است. از ویژگی‌های دکتر حلاق این است که ایشان مسلمان نیست و یک فلسطینی مسیحی است. اگر بخواهیم درباره دستگاه فکری او بگوییم، شاید بتوانیم بگوییم که شبیه ادوارد



سعید است، منتها ادوارد سعید در فضای خاص خود زندگی می‌کرد و عمر خود را در حوزه نقد ادبی سپری کرد، اما وائل حلاق، با توجه به قرابت و نزدیکی که با دنیای اسلام دارد، با پیوستگی به دنیای اسلام، به حقوق اسلامی پرداخته است و از همین باب، ایشان برای ما شخصیتی بسیار مغتنم است. این کتاب نیز یک پروژه موفق در حوزه حقوق است که در سه بخش تنظیم یافته است. این کتاب به فقه اسلامی و تطور آن و نیز به سنت و نوگرایی در پنج قرن نخست می‌پردازد. گفتنی است این کتاب بیان تئوری‌های حقوقی، مختص به دنیای اهل سنت است و به اندیشه تئوری‌های حقوقی شیعی نپرداخته است. علت نپرداختن به تئوری‌های شیعی را با توجه به گفت‌وگویی که با ایشان صورت گرفت، این است که او حجت تئوری - های حقوقی شیعی را به اندازه‌ای می‌داند که یک پروژه مستقل و کاملی را می‌طلبد که در توان خود نمی‌بیند، زیرا بیشتر با رویکردهای اهل سنت آشنا است. از چیزهای دیگری که ایشان در این کتاب به آن نپرداختند، اندیشه حنبلی است. وی معتقد است که با توجه به رویکرد متن‌گرایی که در اندیشه حنبلی وجود دارد، ما در این‌جا اصول فقه نداریم و اصول فقه را تنها در سه مذهب شافعی، مالکی و حنفی داریم که توانسته پرورش و رشد پیدا کند. در عین حال در این کتاب، حلاق، بیش‌ترین رویکرد را به اندیشه شافعی دارد و به عبارتی، تصور کامل و دقیقی را در این باره مشاهده می‌کنیم. هرچند زمانی که وی به شاطبی، یا ابن حزم می‌پردازد، به آن سمت هم می‌رود، اما خیلی به‌طور خاص نمی‌گوید که اندیشه مالکی چه می‌گوید، در حالی که فکر می‌کنم اندیشه مالکی، با توجه به این که در سرحدات دنیای اسلام واقع شده و با توجه به این که تعامل‌هایی در حوزه حوق بین‌الملل، مناسبات دریایی و تجاری با دنیای غیر اسلامیان دارد، وی به آن زیاد نمی‌پردازد. در حال که این بخش می‌توانست در حوزه بین‌الملل به ما کمک کند. در باره احناف هم همین‌طور است. اگر بخواهیم شاهد مثالی یاوریم، حنفی‌های عراق، هند و سمرقند، سه مکتب متفاوت دارند. از همین‌رو، زمانی که حنفی‌های عراق در یک جامعه اسلامی واقع شدند، زیاد با تعامل حقوقی که ما با دیگری چگونه برخورد کنیم، واقع نمی‌شوند، اما زمانی که وارد سمرقند و هند می‌شویم، می‌بینیم که حنفی‌ها اجازه می‌دهند که در دارالاسلام و زمین اسلامی کلیسا ساخته شود، چون معتقدند که آن‌ها نیز حقوقی دارند و مجموعه فتاوی‌الهندیه یکی از مجموعه‌های بسیار شاخص در این حوزه است که از شاهکارهای حقوق اسلامی است که به صورت جمعی نوشته شده است. علت نپرداختن حلاق به این مسائل، شاید به این دلیل است که با دنیایی سر و کار دارد که تفکر شافعی در آن غالب است و طبیعی است که آن‌چه که امروز از دستگاه تئوری‌های اهل سنت می‌شناسیم، بیشتر این حوزه است و با توجه به این که ترکیه یک کشور حنفی مذهب است و متأسفانه به علت چالش‌های زبانی و فاصله از زبان عربی، این حوزه یتیم شد و کسی نیست که بگوید که فقه حنفی چه عظمتی داشته و به آن بپردازد. ما ایرانیان نیز که میراث‌دار تاریخ کهنی از مذهب حنفی، به‌ویژه در حوزه خراسان بودیم، از زمان صفوی به بعد، با فقه حنفی

خداحافظی کردیم. حلاق در این کتاب مبانی‌ای را نیز بیان می‌کند که به عنوان یک خاورشناس مبانی خاورشناسی غربی را به چالش می‌کشد. وی اولین کسی را که به چالش می‌کشد، ساخت است. چون ساخت معتقد است که سنت با فاصله وارد دستگاه اسلامی شد، اما حلاق در این‌جا معتقد است که می‌شود در همان اوایل سراغ سنت رفت و یک شاهد مثال می‌آورد. او می‌گوید، موقعی که بین عثمان و علی بن ابی‌طالب (ع) برای انتخاب جدال شد، برایشان قید کردند که کدام‌یک از شما روی کتاب و سنت و نیز رفتار شیخین عمل کنید. بنابراین، نام سنت را در آن‌جا آوردند و سنت ولو این که در آن‌زمان تصور کامل پیدا نکرده بود، مورد توجه می‌شد، اما سنت به معنای این که مجموعه متن و سند باشد، این به مرور زمان شکل گرفته است. در عین حال، حلاق تعبیر زیبایی در ارتباط با آیات حقوقی و مربوط به حوزه شریعت دارد. عده‌ای معتقدند که حجم این آیات خیلی کم است. حلاق استدلالی می‌آورد که خیلی جالب است. او می‌گوید که اتفاقاً حجم آیات در این‌جا بالا است. او معتقد است که اگر این سه دین را با هم مقایسه کنیم، برای مثال، یهود شریعت دارد، اما دستگاه عقیدتی‌اش وسعتی ندارد، مسیحیت عقیده دارد، اما دستگاه شریعتش بزرگ نیست و اسلام بینابینی است و عقیده و شریعت در آن هم‌وزن هم‌اند. او معتقد است، آیات غیر حقوقی در قرآن خیلی در آن تکرار وجود دارد، اگر این مکررات را کم کنید، متوجه می‌شوید که چقدر آیات الاحکام در آن وجود دارد. این‌ها همه به خاطر این است که حلاق معتقد است، دستگاه حقوق اسلامی، واقعاً یک دستگاه است و همه چیز را سعی کرده در کنار خود داشته باشد. در جایی می‌گوید، چیزی که ما به عنوان حق‌الله می‌شناسیم، در اصل حق عامه است. چون حق همه است، عنوان حق‌الله به کار برده است.

از دیگر ویژگی‌های دیگر که حلاق با دستگاه سنتی اهل سنت مخالفت می‌کند، این است که شافعی، پایه‌گذار اهل سنت نیست. برخلاف تصور این که می‌گویند، شافعی پایه‌گذار است، در مرور زمان شکل گرفته است. مسئله دیگری که حلاق در این کتاب بیان می‌کند، این است که باب اجتهاد در میان اهل سنت مسدود نیست، بلکه پرداختن به تئوری‌های حقوقی همیشه وجود داشته است. دیگر این که به نظر می‌رسد وائل حلاق معتقد است، مقوله اصول فقه در دایره مصلحت جای می‌گیرد، به عبارتی، مصلحت نیز می‌تواند بر اساس مصالح جامعه دگرگون شود. کارهای ظریف و زیبایی را حلاق در این کتاب انجام داده، از جمله آن مقابل او با اصطلاحات واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح است که آن‌را بارها چالش‌برانگیز بیان می‌کند. او می‌گوید که چرا این پنج اصطلاح را می‌گوییم. او معتقد است که این اصطلاحات بیش‌تر برای اجر و مزد اخروی است. یکی از جاهایی که در این باره به شکل چالش بیان می‌کند، جایی است که به شاطبی اشاره می‌کند. او می‌گوید شاطبی وقتی بحث مباح را مطرح می‌کند، می‌گوید که مباح یک امر مینایی است. چیزی که نه ثواب دارد و نه عقاب دارد. اما مباح وقتی طولانی‌تر شود، یا به سمت حرام میل پیدا می‌کند یا به سمت حلال. نیز حق‌هایی را که شاطبی بیان می‌کند، در آن حق‌ها نمی‌توانید بگویید که عملی نه این طرفی

است و نه آن طرفی است. بنابراین، این تقسیم‌بندی با چالش روبرو می‌شود. مسائل دیگری که می‌تواند در این کتاب برای ما مهم باشد، این است که ما در حوزه اندیشه اسلامی، سه ساختار فکری داریم: ۱. ساختار بیان؛ ۲. ساختار برهان؛ ۳. ساختار عرفان.

ساختار بیان، مربوط به آن جایی است که متن وجود دارد. به عبارتی، زمانی که حلاق بیان می‌کند که از ابتدا سنت و قرآن وجود داشته است، ما خیلی نمی‌توانیم از برهان‌های سینوی برای حل کردن بسیاری از مبای فکری‌مان در قرن اول و دوم استفاده کنیم، بلکه باید ببینیم ساختار بیان زبان عربی در چه دستگاہی است و گمان می‌رود که قیاس، درست جایی است که روی گرده زبان عربی نشسته است. عرب‌ها، دائماً قیاس می‌کنند، لذا دستگاہ فقهی اهل سنت، بسیار زیاد بر پایه قیاس است. قیاس در ابتدای اسلام ارتباطی با برهان سینوی یا یونانی ندارد. اما آن‌چه که مهم است این است که گویا از زمان غزالی و نیز اوج آن در زمان ابن تیمیہ، برهان هم به‌طور قوی وارد اصول فقه شد. به عبارتی ما در منطق بیانی، ۱. فضایی با نام قیاس داریم که ذاتی زبان عربی است؛ ۲. فضایی با نام برهان داریم که کاملاً وارداتی است؛ ۳. فضایی به نام عرفان داریم.

نکته ظریفی که در این‌جا محل توجه است این است که چطور شد که دستگاہ شیعه با قیاس مخالفت کرد؟

حلاق در انتهای این کتاب، به جریان اندیشه در قرن بیستم می‌پردازد و به‌طور خاص، به افکار رشیدرضا و نیز عبده توجه می‌کند. جالب این‌جاست که سراغ افکار نصر حامد ابوزید نمی‌رود. گویا ابوزید را مختص مباحث علوم قرآنی می‌داند. البته بنده فکر می‌کنم که نگاه حلاق نیز با ابوزید متفاوت است. چون ابوزید، نگاه تاریخی دارد، اما، حلاق، اگرچه به تاریخ اعتنا دارد، نمی‌خواهد با نگاه تاریخی همه چیز را حل و فصل کند. از همین باب، به نظر می‌رسد که می‌توانیم تفاوت‌هایی را بین او و نصر حامد ابوزید پیدا کنیم. او در عین حال به فضل‌الرحمن نیز می‌پردازد. به نظرم کتاب با این رویکرد تمام می‌شود که در عصر مدرنیته نیازمند یک رویکرد دیگری به اصول فقه هستیم و اگر بخواهیم تجدید نظری در ساختار آن کنیم، بسیاری از مشکلات جهان اسلام، از نظر حقوقی مرتفع می‌شود.

مهدی آموزگار: در موضوع تاریخ حقوق اسلامی،

اثری به این جامعیت نداشتیم

ماجرای دخالت بنده در این کتاب، قدری تصادفی بود. من پس از سال‌ها کار حقوقی تصمیم گرفتیم که به حوزه انتشارات وارد شوم و این شد که چندین سال در خدمت دکتر وصفی بودم و از موهبت حضور ایشان در وزارت ارشاد بهره بردم.

به دلیل مشکلاتی که دکتر حلاق داشتند و نتوانستند بابت برنده شدن جایزه کتاب سال به ایران تشریف بیاورند، دکتر وصفی وقتی آگاه شدند که بنده عازم سفر هستم، اهدای جایزه را بر عهده بنده گذاشتند و این باعث آشنایی با دکتر حلاق و دوستی بین ما شد. پس از تحویل جایزه، بنده کتاب را با دید جدی‌تری مطالعه کردم، به‌خصوص وقتی علاقه ایشان را به حوزه شیعه مشاهده کردم. این

باعث شد که بنده مقالات و کارهایی که در حوزه در شیعه انجام شده بود، برای ایشان فرستادم.

موردی که دکتر وصفی نیز به آن اشاره کردند، راجع به آیات حقوقی و تعداد آن‌هاست. بر اساس مطالعاتی که داشتیم، در اغلب آثار فقها، بخش مربوط به حقوق جزای اسلام را خیلی اندک می‌بینیم، ولی بخش مربوط به حقوق، هرچه که پیش می‌رویم، وسیع‌تر می‌شود. یکی از موضوعاتی که بنده به آن رسیدم این بود که وقتی ما به قرآن می‌نگریم معمولاً آیات را به دو دسته حقوقی و غیر حقوقی تقسیم می‌کنند، ولی من قائل به این هستم که خود آیات حقوقی را می‌توان به آیات کیفری، که درباره حقوق جزا می‌گوید و آیاتی که به معاملات می‌پردازد و حقوق خصوصی است، می‌توان تقسیم کرد. آیاتی که در زمینه حقوق خصوصی وجود دارد، بسیار کلی و اندک است. درباره حقوق کیفری، چنان‌که در این کتاب نیز آمده، اغلب از ادیان دیگر اخذ شده است و این یکی از چالش‌های بزرگی است که شما وقتی آثار فقها را می‌بینید، در زمینه حقوق جزا، احساس محدودیت بیشتری برای برخورد یا تعویض این مقررات می‌بینید. این مسائل را بنده به دکتر حلاق توضیح دادم. من فکر می‌کنم، تجربه جمهوری اسلامی یک تجربه بزرگی است و شاید در هیچ جا قوانین اسلام، به این حد پرداخته نمی‌شود. نکته دیگر درباره این کتاب این است که وقتی این کتاب را به‌دقت مطالعه کردم، آن‌را بسیار مفید دیدم برای کسانی که در قوه قضائیه به منصب قضاوت و وکالت مشغول خدمت هستند. جدا از این‌که از لحاظ تئوریک کتاب ارزش‌مندی است، به‌لحاظ عملی نیز کتاب بسیار خوبی است. به نظر می‌آید در موضوع تاریخ حقوق اسلام، اثری به این جامعیت نداشتیم.

دکتر محمد راسخ؛ مترجم کتاب: اصول فقه، تئوری حقوقی نیست.

در ابتدا عرض می‌کنم که وقتی بنده درس حقوق می‌خواندم، حس غریبی داشتیم، برای این‌که من از پیش‌زمینه ریاضی و مهندسی به این رشته آمده بودم و درس‌های طلبگی و فلسفه اسلامی و جدید را هم می‌خواندم. به دلیل این‌که فرزند انقلاب هم بودم، با تاریخ و جامعه‌شناسی هم زیاد سر و کار داشتم. حقوق که می‌خواندم، می‌دیدم که ما از دو چیز جدایییم و در دو دنیا غریبیم؛ یکی دنیای واقعیت و دیگری، دنیای معارف بشری ماهوی است. ما در دنیای حقوقی، چندان ارتباطی با واقعیات زندگی نداریم. حتی قبل از انقلاب که حقوق سعی می‌کرد حقوقی معطوف و متناسب با جامعه مدرن باشد، این حقوق چندان ارتباطی با جامعه نداشت. نمونه اجلائی آن، قانون حمایت از خانواده در ۱۳۵۴ بود که فرهنگ جامعه‌ای را بر نمی‌تافت و این نشان می‌داد که قانون‌گذار با واقعیات جامعه ارتباط خوبی ندارد و رو به واقعیت ننشسته است و در حقیقت می‌خواهد دستگاہی را بر جامعه غالب کند. وقتی حقوق می‌خواندم، احساس غریبی می‌کردم، بنابراین، بعد از مقطع کارشناسی با حقوق قهر کردم و تصمیم گرفتم که در این رشته ادامه تحصیل ندهم. در مدتی که کارهای حقوقی جدی می‌کردم متوجه شدم که حقوق در بین ما یک فن است و یک

رشته معرفتی نیست. گو این که ما مهندسی حقوق می‌خوانیم. به ما بیش‌تر مجموعه‌ای از فنون را می‌آموزند. به همین دلیل گزاره‌های Normative مواد اصلی کار ماست. این مسئله کنجکاوم کرد که آیا در دیگر کشورها هم این‌گونه است؟ پی‌گیر که شدم، دیدم که این‌گونه نیست. به‌ویژه در دنیای انگلیسی‌زبان، حقوق به یک دیسیپلین و یک رشته دانشگاهی تبدیل شده است؛ یعنی حقیقتاً در کلاس درس، قانون خانواده خوانده نمی‌شود، بلکه حقوق خانواده خوانده می‌شود. حقوق در اینجا جمع حق نیست. حقوق در این‌جا یعنی Law، علم حقوق و معرفت حقوقی.

سؤال بعدی بنده نیز این بود که معرفت حقوقی چیست و چه نسبتی با دیگر معارف دارد؟ در جامعه نوپای اسلامی ما نیز در این باره بحث زیادی درگرفته بود که این اندیشه و سنت دینی، اعم از نظام سیاسی، حقوقی و... چه نسبتی با زندگی ما و جهان مدرن دارد؟ آیا پاسخ‌گو به نیازهای ما هست؟ آیا نیست؟ آیا بعضاً هست و بعضاً نیست؟ اگر نیست، یا بعضاً نیست، سر تحول آن کجاست؟ در این باره می‌توان از اقتصاد، قدرت، آموزش، حالات روانی افراد و... بحث کرد. ما در فضای کارهای هنجاری بودیم و مسئله‌مان نظام‌های هنجاری بود. این نظام هنجاری، چگونه متحول خواهد شد؟

۱. معطوف به واقعیت باشد و رو به واقعیت بنشیند؛ ۲. مرتبط با دیگر حوزه‌های معرفتی بشری باشد. این تمام مسئله بنده بوده است. بعد از این که در دنیای انگلیسی‌زبان شروع به تحصیل و مطالعه کردم، متوجه شدم که درست فهمیده بودم. حقوق هم با واقعیت و هم با دیگر حوزه‌های معرفتی بشر ارتباط دارد. یکی از نکات جالب برای من این بود که در انگلستان، قانون‌گذاری بسیار کند و بطئی است. صد سال می‌کشد تا قانون تجارت تکانی بخورد و این قانون در دادگاه‌ها یک پویش جدی پیدا می‌کند و این قاضی است که قانون را با واقعیات در هم می‌آمیزد و معنا می‌دهد.

ما چون فرزند انقلاب بودیم، فکر می‌کردیم که اگر قانون به یک-باره عوض شود، چیز خوبی است و نشانه جرأت یک ملت است، اما بعد دیدیم که این نشانه شتاب‌زدگی است. قانون زود تغییر نمی‌کند، بلکه کند، تغییر کوچکی می‌کند، چون حیات فردی و اجتماعی ما یک شبه عوض نمی‌شود. بنابراین، هویت نظری داشتن حقوق برای بنده یک مسئله جدی شد و متوجه شدم که سر تحول حقوق، از زاویه نظریه‌پردازی است.

اولین کار جدی و منحصر به فرد که خواندم، کتاب تاریخ تئوری حقوقی در غرب، اثر جان کلی بود. این کتاب را ترجمه کردم که پیش از کتاب حلاق چاپ شده است. در مقدمه آن کتاب توضیح دادم که حقوق یک هویت نظری و تاریخی دارد و به همین دلیل در کتاب حلاق پرسش‌سومی را تحت عنوان چرا تاریخ تئوری حقوقی اسلام؟ را مطرح می‌کنم.

در پایان این بحث، آرزو می‌کنم که حقوق در ایران یک رشته معرفتی دانشگاهی شود. البته گفتنی است می‌شود علل فن بودن حقوق را در ایران تبیین کرد.

کتاب حلاق دو جزء جدی دارد که خوب است ما از آن دو جزء

را بیاموزیم تا جزء سومی که بومی‌خودمان است را تدوین کنیم. یک جزء غربی دارد و یک جزء اسلامی غیر شیعی دارد.

حلاق، سه ادعای خوب در این کتاب دارد؛ یکی مربوط به شکل-گیری حقوق است. البته بنده مردد هستم که لفظ حقوق را به کار ببرم. یادم نمی‌رود که در سال ۱۹۹۵ در منچستر سمیناری با عنوان Islamic Law برگزار شده بود. فردی در دانشگاه منچستر با نام نورمن کولدر حضور داشت که متخصص فقه شیعه بود که ایشان دبیر آن همایش بودند. بنده دوست داشتم از ایشان بپرسم چرا برای نام این همایش، معادل فقه، از واژه Low استفاده شده است، در حالی که بین فقه و حقوق راه بسیاری وجود دارد. آیا فقه، حقوق است؟ در صورتی که ما امروز وقتی می‌گوییم حقوق، مضاف‌الیه حذف شده است؛ یعنی در اصل، منظورمان حقوق مدرن است. آیا فقه، حقوق مدرن است؟ البته این یک پرسش صرفاً نظری است.

حلاق در این کتاب، یکی، شکل‌گیری حقوق اسلامی یا فقه را به‌خوبی بیان می‌کند و دیگر، تطور است. حلاق در این کتاب، توجه بسیار نیکویی به تعامل میل فقه اسلامی و نظریه‌های موجود در زمان و تعامل میان فقه اسلامی و واقعیات جامعه داشته است. این مسئله از فصل سوم کتاب، به‌خوبی آشکار می‌شود و فصل پنجم کتاب، اوج آن است. جالب این است که حلاق، به نیاکان شاطبی خوب پرداخته است. غرافی یکی از نیاکان شاطبی و از فقهای قرن ششم است که حلاق به او توجه خاص دارد و او یکی از فقهای است که اندیشه‌های کلامی دقیق دارد و از معدود کسانی است که در اسلام، چهار مقام برای محمد (ص) تعریف می‌کند؛ یکی مقام نبوت است، دیگر مقام ولایت سیاسی است، دیگر قضاوت است و چهارمی، مقام قانون‌گذاری است. این‌ها را از هم جدا می‌کند و می‌گوید که محمد (ص) در مقام نبوت نبی بود. حلاق به این‌ها خوب توجه دارد.

به نظر بنده فقه در اسلام، دستگاه معرفت و تمثیت در جامعه بوده است. بنابراین، حلاق هم به شکل‌گیری فقه توجه کرده و هم به تطور آن عنایت داشته است.

یکی از شیرین‌ترین لحظه‌هایی که در حین ترجمه این کتاب داشتم، خواندن مسائلی درباره مسلمین معاصر است. چون بنده به تاریخ حقوق بماهو تاریخ حقوق علاقه‌مند نیستم. به نظر من تاریخ حقوق باید در پرتو زیست‌کنونی معنا پیدا کند. حلاق به مسائل معاصر مسلمین توجه می‌کند و بحران مسائل حقوق معاصر را خوب متوجه می‌شود. او مقاله‌ای بعد از یازده سپتامبر دارد که در آن می‌گوید، ریشه این تظلم‌خواهی مسلمین چیست؟ و چرا مسلمین در دنیای معاصر وقتی می‌خواهند تظلم‌خواهی کنند، متمسک و متوسل به شریعت می‌شوند؟ چرا بیداری اسلامی شریعت‌مدار است؟ چرا در این باره عرفان‌مدار نیستند؟ چرا فلسفه‌مدار نیستند؟ او به این مسائل توجه داشته است.

حلاق، در حقیقت توجه امروزی دارد، او مسلمین را نسبت به پیشینه‌شان آگاه می‌کند و به آن‌ها ابزار معرفتی می‌دهد که اگر امروز می‌خواهند در نظام حقوقی، چه در بعد معرفتی و چه در بعد عملی تحول ایجاد کنند، باید آن پیشینه را هضم و جزم کنند.